

دادگستری در ایران از انقراض ساسانی تا ابتدای مشروطیت

(۴)

نیابت برمیگزید و بر کارهای آنان خود نظارت میکرد.

خاندانهای معروف قضا

این تعیین و تائید قضا که از طرف سلاطین سلجوقی و امرای وابسته به ایشان معمول گشت سبب شد که در شهرهای بزرگ ایران از نسل برخی از قضا معروف، خانواده‌های قضاوت معروف و همتنغذی تشکیل یا بدچنانکه خانواده صاعدیه در نیشابور و اصفهان تا موقع ایلغار مغول نسل بعد نسل مرتبه قضاوت داشتند و خاندان تر که نیز همین موقعیت را در اصفهان تا عهد صفویه حفظ کردند در شهرهای دیگر هم نظائری وجود داشته است مانند خانواده ابن ابی‌الشوارب در بغداد.

قاضی لشکر

طرز زندگانی سلجوقیان که مانند طوایف دیگر غز تابع اصول صحرائنشینی بودند و به اقتضای تغییر فصول، محل توقف آنها تغییر پیدا میکرد و سپاهیان نیز غالباً از همان افراد ایلاتی خانه بدوش بودند که پیوسته نقل مکان میکردند، این امر باعث تشکیل صورت تازه‌ای از قضاوت شد و آن انتخاب قاضی لشکر بود که به کارهای سربازان و طوایف تر کمان میپرداخت، طوایفی که نیروی حمله و دفاع سلاطین سلجوقی را

تشکیل میدادند .

وظیفه این قاضی لشکر تادوران تسلط مغول برقرار بود ولی با اجرای ترتیب خاص مجلس یارغو در عهد ایلخانان ، رسیدگی به اموری که قاعده در حدود اختیار قاضی لشکر بود به مجلس یارغو محول شد و از این وظیفه جزاسمی برجانماند . اما بعدها که طوایف مغول با قبول دین اسلام و ترك شاعر بت پرستی پیروی و اجرای دستورات شرعی را پذیره شدند باردیگر منصب قاضی عسکر در کار آمد ولی هرگز قاضی لشکر یا قاضی عسکر آن اهمیت و مرتبه ای را که در تشکیلات حکومت عثمانی پیدا کرده بود در تشکیلات قضائی ایران نداشت .

حسبه و احتساب

موضوع مهمی که پیش از نفوذ عنصر ترکی در محاکمات اسلامی ، صورت وابستگی به امر قضا را داشت ، رسیدگی به امور حسبه یا کار احتساب بود که قاضی هر شهری بدان میرسید . ولی امر حسبه از قرن پنجم در خراسان اهمیت یافت و تا هر جا که درفش حکومت غزنوی و سلجوقی سایه افکنده بود کار احتساب هم جلوه و رونق خاصی داشت . متصدیان امر احتساب از قضات و یا امیران متعصب دیندار و سختگیر بودند و در اجرای حدود شرعی به سبب تأیید نامحدودی که از طرف سلاطین می یافتند هیچگونه مضایقه و مسامحه ای روانمیداشتند .

تازیانه زدن محتسب به سپهسالار سلطان محمود

داستان علی نوشتکین سپهسالار خراسان را که روزی مست و مخمور از محضر سلطان محمود غزنوی بیرون آمد و به نصیحت سلطان در احتراز از بر خورد با محتسب گوش فرانداد ، در کتابهای ادبی و اخلاقی فارسی دیده ایم و میدانیم که محتسب شهر غزنی همینکه او را در حال غیر طبیعی سواره دید دستور داد زیر دستاش او را از اسب فرو کشند و بر زمین بخوابانند و بادست خویش بر پشت او آن اندازه تازیانه زد که حد شرعی مستی بود و سپس او را رها کرد که بخانه برود .

محمود پس از استحضار بر ماجری در جواب شکایت سپهسالار خود گفت من از

عهدہ جلوگیری از اجرای حدود شرعی برنمی‌آیم و این همان محمودی است که نامش لرزه بر اندام شاهان عسراو می‌افکند .

تصور نامناسبی از مفهوم محاسب

انعکاسی که از کار احتساب و وظیفه محاسب در اندیشه ما از راه شعروادبیات فارسی راه یافته است همانا تصور فرد متعصب خشکی است که جز شکستن کاسه و کوزه میکساران و گسیختن تارچنگک را مشکران و ستیزه با ساده و باده کار دیگری ندارد ولی با مطالعه دقیق و عمیق یکی از چندین کتابی که درباره حسبه نوشته اند مینگریم که محاسب هر شهری ضامن آسایش حال مردم شهر از هر بابت بوده است .

محاسب شهر و وظیفه شهرداری و شهر بانی و دادگاههای خلافی شهرها را یک تنه انجام میداد و شدت عمل او در اجرای حدود شرعی مردم شهر را از تجاوز محتکران و گرانفروشان و مردم آزاران همواره آسوده خاطر میداشت .

انتخاب لفظ احتساب برای جارو کشان و آب پاشان تهران در دوره قاجاریه گواه آن شمرده و شناخته میشود که یکصد سال پیش حتی در مراجع دولتی کشور هنوز کسی درست از مفهوم واقعی محاسب و وسعت حدود اختیار شرعی و اهمیت مقام او آگاهی نداشت، در صورتیکه محاسب قرن پنجم و ششم تا جائی حوزه عمل داشت که میتوانست بر کار قضاوت نظارت داشته باشد و از تعطیل و تأخیر و تبعیض در هر امری که به تضییع حقوق عمومی بگراید و از جمله مسامحه در رسیدگی به دعاوی مردم مؤاخذہ بکند .

صلیبیان اروپا پس از غلبه بر شهرهای ساحلی شام و بیت المقدس و انتزاع آنها از دولت سلجوقی به اقتباس ترتیب متداول حسبه پرداختند و این روش از کارهای مملکتداری را با خود به اروپا ارمغان بردند .

حدود اختیارات قاضی

اختیارات قاضی در دوره قدرت عمل قضا شامل نگهداری بیت المال و نظارت بر موقوفات و تعیین مباشران اوقاف و متولیان مساجد و انتخاب مدرسان مدارس میشد ولی با مرور زمان و تحول شخصیت قضاوت و قدرت نفوذ رؤسا و حکام، دستخوش جزرومدمیشد و

تفاوتها پیدا می‌کرد چنانکه گاهی ممکن بود یکتن علاوه بر این سمتها مثلاً امارت حج و نقابت سادات و کارهای سفارت میان شاه و والی را با مقامات خارجی برعهده بگیرد و به سرداری سپاه مانند یحیی بن اکثم منصوب شود و یا همچون قاضی فاضل به وزارت سلطان صلاح‌الدین برسد.

استفاده از وجود قضات در کار سفارت یک سنت پایدار و سابقه اساسی جهت دوره‌های بعد شده بود چنانکه در هر هیأت سفارت اعزامی که به کشوری میرفتند یک قاضی شرکت می‌جست.

آخرین نمونه‌ای که بیاد داریم اعزام میر عبدالوهاب طباطبائی تبریزی در سفارتی بود که از طرف شاه اسمعیل پس از جنگ چالدران و عقب‌نشینی عثمانیها برای مذاکره پیش سلطان سلیم یاوزفر ستاده شد. سلطان سلیم برخلاف اصول مقرر شرع و سیاست که سفیر را از حبس و قتل و آسیب در امان میدارد او را در اسلامبول جبراً متوقف ساخت و نگذاشت به تبریز برگردد تا در آنجا مرد و مدفون شد.

اختلاف مقدمه سقوط

تجزیه حکومت سلجوقی به چندین حکومت مستقل زیر نظر اتابکان و شاهزادگان این خانواده که از شام و آسیای صغیر و موصل تا عراق و فارس و کرمان را زیر تسلط خود گرفته بودند و تفرقه روز افزونی که در میان طرفداران عقاید و مذاهب مختلف رخنه کرده بود زمینه را جهت تغییر وضع و تکوین یک حالت غیر عادی آماده کرد. حمایت‌های متعصبانه امرا و وزرا از دو مذهب حنفی و شافعی یا طرفداری از اشعری در برابر معتزلی و خصومت ورزیدن با شیعه و باطنی برای تجدید قدرت از هم گسسته و توحید خط مشی مردم سودی نداشت بلکه ضرر مسلم داشت و دامنه کشمکشها را تا جائی

۱- خانواده‌های تبریز اصلاً اصفهانی بوده‌اند که در عهدتر کمانان به آذربایجان افتادند و از دوره سلطنت آق قویونلو تا اواخر عهد قاجاریه غالباً عهده‌دار کار قضاوت بودند شیخ الاسلام که در مجلس رسیدگی به دعاوی سید علی محمد باب در حضور ناصرالدین میرزای ولیعهد حاضر و صاحب رأی قاطع بود آخرین فرد معروف و متنفذان این خانواده بوده است.

امتداد بخشیده بود که بر سر کشمکش میان دو کودک خردسال در شهر بزرگ ری، جنگ محلی عظیمی برپا شد که هزاران کشته داد و راه را برای پیشرفت سپاهیان بیرحم مغول باز گذاشت. چنانکه معلوم است امر قضاوت مبتنی بر زمینه عدالت است و عدالت محصول اعتدال فکر و عقل و اعتدال خرد و اندیشه را با تعصب و جانبداری سازگاری نیست. در شرع مقدس اسلام که شارع بزرگوار و خلفای او قضاتی که از جانب آنان منصوب میشدند در اجرای عدالت نسبت به مسلم و غیر مسلم بربك منوال سعی میورزیدند اختلاف میان پیروان مذاهب اسلامی از سنی و شیعه یا ظاهری و شافعی و حنفی بدرجه ای رسید که حتی قاضیان نیز چشم خود را از ملاحظه و مشاهده حق و اجرای عدل فرو بستند و دستخوش تعصبات شدند چنانکه احکامی برضد مخالفان مذهبی خود صادر میکردند و اجرای آنها بهانه بدست امرای متعصب تر کنژاد میداد که مردم را زیر فشار قرار دهند. چه بسا خونهای بیگناه که ریخته شد و اموال مردم که بر باد غارت رفت ولی دیده قضاوت فریفته روح تعصب بود و حق را از باطل چنانکه دستور اسلام بود فرق نمیکذاشت. در نتیجه از سمت مغرب راه برای پیشرفت صلیبیان غربی باز شد و اختلاف اهل سنت با شیعه اسماعیلی و نصیری و امامی و فشارهایی که امرای سلجوقی به حمایت از حنفیها و حنبلیها بر اسماعیلیها و نصیریها و مالکیها وارد می آوردند مردم را سرگردان و بی تکلیف و آماده برای تسلیم به بیگانه کرده بود. در سمت مشرق عین این نقیصه زمینه را در خراسان و ماوراءالنهر و عراق جهت قبول تحمل ایلغار مغول فراهم آورد و شهرهای بزرگ ری و اصفهان و همدان و نیشابور و طوس که در آتش اختلاف داخلی میسوخت با آنهمه کثرت جمعیت و فراهم بودن وسایل و قدرت در برابر چند تومان محدود از سپاه مغول مانند يك دستگاہ بوشالی فروریختند روزی که قضات و علما و اشراف بخارا را سر بازان مغول اسیر کرده و مورد تحقیر قرار داده بودند یکی از علمای شهر در پاسخ دانشمندی که پرسید: مولانا چونت؟ جواب داد خاموش باش که با غضب الهی میوزد!

این باد آفره عمل کسانی بود که تعصبات حزبی و جزئی را وسیله برهم زدن آسایش کلی مسلمانان قرار داده و حکم الهی و عدل را پس پشت افکنده بودند.

آیین قضاوت

آداب قضاوت یا آیین نامه دادگستری و نظام رسیدگی به دعاوی در حکومت اسلامی از اصل، مبتنی بر دو فقره سفارشی بود که حضرت رسول به علی بن ابی طالب و معاذ بن جبل در موقع اعزام به یمن برای رسیدگی به اختلافات مردم کرده بود. در این توصیه‌ها که به صورت حدیث با اختلاف عبارت نقل شده است سه اصل بیطرفی و حسن توجه به دلایل و مطالبه گواه و بینه را با صدور رأی بروفق کتاب و سنت و اجتهاد رأی خاطر نشان میساخت.

پس از آن خلیفه دوم در دستوری که به ابوموسی اشعری عامل خود برای بصره داد بر همین زمینه برخی توضیحات افزود که بر کار قاضی روشنی بیشتری افکند. سپس در دستور العملی که امام علی بن ابی طالب برای مالک اشتر نخعی والی مصر نوشت به امر قضاوت نیز توجهی خاص مبذول داشته از مالک اجرای آن را خواست. چنانکه میدانیم مالک اشتر پیش از ورود به مصر و اشتغال به عمل، مسموم و معدوم شد و توفیق اجرای دستورات گرانمای امام را نیافت ولی موارد و مطالبی که در این نامه دستور العمل مندرج بود مدت هزار و سیصد سال است که پیوسته چراغ هدایت در راه کسانی گذارده که میخواستند کارهای سیاست دنیا را بر مبنای شرع مقدس اسلام انجام دهند.

نامه ابن مقفع به منصور عباسی در تنظیم دستگاه خلافت و مکتوب طاهر ذوالیمینین به پسرش عبداله طاهر در تنظیم امور حوزه مسئولیت او، در ترتیب کار قضاوت بی اثر نبود و شاید تأثیر این نامه‌ها منصور را به تنظیم امر قضا و ادا کرده باشد. ابو یوسف در رساله خراج و محمد بن حسن در کتاب السیر موضوع قضا و قانون را در روزگار هارون به پایه‌ای فرا بردند که هنوز اعجاب حقوق‌شناسان جهان را به خود جلب میکند، چنانکه چند سال پیش کنگره حقوق‌شناسان بین‌المللی. کتاب السیر الکبیر شیانی را از مدارک دیرین و مبانی استوار سیاست خارجی و حقوق بین‌المللی شناخت.

در کتابهای اخبار و فقه، مسائل مربوط به دادرسی در ضمن فصول یا کتابهایی

زیر عنوان قضا و شهادت مندرج است که از خلال هر يك از آنها نمونه‌هایی جالب توجه از فعالیت و تلاش عقلی مسلمانان جهت تأمین بیشتر کار دادرسی بدست می‌آید .

وظایف قاضی

احقاق حق و دفع باطل و امر به معروف و نهی از منکر، در صده اول و دوم بر عهده کسانی بود که بر مسند قضا می‌نشستند . ایفای چنین وظیفه دشوار و کشداری مقتضی وجود قدرت اجرایی بود و در ابتدا کار شرطه (یعنی شهربانی) که وسیله اجرا بود نیز از وظیفه قاضی جدا نبود ولی بعداً تفکیک شد و در مقابل حفظ حقوق ایتم و نگهداری مال کسانی که غایب بودند با امر نظارت بر بیت‌العمال مسلمین که در آن اموال ایتم و غایبان سپرده و محفوظ بود ناگزیر بر عهده قاضی معول بود .

علاوه بر آنها نظارت بر ضرابخانه که در تشخیص عیار زر و سیم مسکوکات کمال دقت و امانت را اقتضا میکرد، به اعتبار حراست از بیت‌العمال گاهی سربار کار قاضی میشد .

جلواز

در صدر اسلام عامل اجرای اوامر قاضی و ناظم مجلس قضا را جلواز می‌گفتند و نخستین بار این اصطلاح درباره جلواز مجلس شریح در کوفه بکار رفته است، جلواز را کلمه پارسی معرب دانسته‌اند ولی در تحقیق ریشه آن غوررسی نشده است . دو لفظ پارسی نزدیک به تلفظ این کلمه داریم که یکی گریز به معنی زیرک و زرنگ و دیگری گلاویز که این دوم با عمل جلواز مناسبت بیشتر دارد . لغتی در زبان ترکی از حیث تلفظ نزدیک به جلواز هست که از حیث معنی نیز چندین دوران مفاد آن نمیرود و آن قلاوز است ولی با توجه بدینکه نفوذ ترک و زبان ترک در دستگاه خلافت عباسی پس از این فاصله از زمان اتفاق افتاده است باید جلواز را مأخوذ از همان اصل نامشخص فارسی شمرد .

عوان

بعدها که مجلس قضا حوزه کار وسیعتری یافت قاضی دارای مأمورین تنفیذ

خاصی بود که آنان را اعوان قاضی می‌گفتند. کلمه عوان را که در ادبیات فارسی اعم از نظم و نثر بسیار بکار می‌رود، از عون یعنی کمک قاضی گرفته‌اند و بصورت عوانان جمع بسته‌اند.

نایب قاضی

برتر از دسته عوانان، نواب قاضی بودند که بجای قاضی در محل دارالقضا او یا اماکن دیگری از شهر مینشستند و کار او را انجام میدادند.

کاتب دارالقضا

بعد از آنکه ثبت و ضبط مدارک و اسناد حکم ضرورت یافت نویسندگانی به این کار منصوب شدند که علاوه بر لیاقت و کفایت، از حسن ضبط و دقت در کار و اطلاعات مخصوص قضائی بهره کافی داشتند. این کتاب یا دبیران گاهی از طرف خود قاضی و گاهی از طرف ولات امور جهت دستیاری قاضی انتخاب و مأمور میشدند.

امین قاضی

سرپرستی از بیت المال و دارالضرب و مجلس قضاوت و صندوق امانات، قاضی را ناگزیر از انتخاب اشخاص درستکاری میکرد که آنان را امنای قاضی می‌گفتند.

وکیل

افرادی که در عرض واقعه شهود و ارائه بینه دخالت داشتند وکیل قاضی خوانده میشدند و اینان بودند که احياناً موجبات وحشت و نفرت مردم را از مراجعه به قضات فراهم می‌آوردند.

شهود دارالقضا

بعد از وکلا شهود بودند که در ابتدا طبقه خاصی نبودند زیرا هر کس نسبت به هر امری اطلاعی داشت بر طبق دستور صریح اسلام کتمان نمی‌کرد و در محضر قاضی می‌آمد و میگفت. ولی با توسعه شهرها و حوزة‌های رسیدگی به دعاوی و کثرت سکنه برای اینکه اینان معروف قاضی باشند افراد مخصوصی در پیرامون قاضی گرد آمدند که شهود خوانده میشدند و تعداد اینها گاهی به هزارها میرسید.